

پیشنهاد فیلم برای مادرهایی که بچه مدرسه‌ای دارند

سینما تک نفره از اول مهرماه

که نقش مترجم و دستیار را بازی می کنند. فیلم گدا، اولین فیلمی است که به خوبی به این موضوع پرداخته است. رویی دختر نوجوانی است که در خانواده‌ای ناشنوا متولد شده. علاقه رویی به موسیقی و استعداد او در این زمینه و عدم درک خانواده‌اش از این موضوع، به خوبی مشکلات خانواده‌های ناشنوا در جامعه و چالش‌های فرزندان شنوای آنها را نشان می دهد.

نهنگ (The Whale - ۲۰۲۲- امتیاز: ۷/۷)

برندان فاستر، برنده جایزه بهترین بازیگر مرد در مراسم اسکار ۲۰۲۳، با بازی بی نظیرش در فیلم نهنگ قطعاً شما را مجذوب خود می کند. چارلی، استاد ادبیات گوشه‌گیری است که به دلیل چاقی بیش از حد از روبه‌رو شدن با مردم امتناع می کند. حتی در کلاس‌های آنلاینش وب‌کم را خاموش می کند تا شاگردها او را نبینند. تنها کسی که به خانه‌اش می آید، دوست و پرستارش لیزاست که نگران سلامتی اوست. چارلی در تلاش است تا با دختر نوجوان خودالی، که هشت سال است او را ندیده، ارتباط برقرار کند، حتی اگر این تلاش منجر به مرگ او بشود. داستان جذاب و نگاه جدید به افسردگی و چاقی، بازی بی نظیر بردان فاستر و هانگ چائو، نورپردازی و فیلمبرداری خارق‌العاده فیلم آن را به یک انتخاب عالی برای گذراندن یک صبح پاییزی تبدیل می کند.

کارهایی غیر از کار خانه تشویق کنم. از خواندن کتاب و دیدن فیلم ترفتن به کلاس زبان و باشگاه. مهم نیست چه کاری باشد، مهم اختصاص دادن ساعتی در روز به خودش و استراحت کردن است. در مادرهای خانه‌دار نسل جدید، این موضوع کمی بیشتر و بهتر پذیرفته شده است؛ و چه زمانی بهتر از صبح‌های نیمه دوم سال؟ اگر شناس با شما یار باشد و همه بچه‌ها پتان به سن مدرسه رفتن رسیده باشند، صبح‌های دلچسب پاییز و زمستان بهترین زمان برای استراحت، تجدید انرژی و تشرکاز خودتان است. تشکر و قدر دانی برای همه تلاش‌هایی که می کنید تا خانه به محلی آرام و دلچسب برای بقیه اعضای خانواده تبدیل شود. در این شماره، به بهانه بازگشایی مدارس، می خواهیم چند فیلم در ژانرهای مختلف به مادرها معرفی کنیم. صبح‌ها بچه‌ها پتان را به مدرسه برسانید، یک ظرف میوه و تنقلات آماده کنید و خودتان را به یک سینمای خانگی و خصوصی دعوت کنید و از ساعت‌های تنهایی لذت ببرید. شما لایق این آرامش و استراحت هستید.

دست نیافتنی‌ها (Intouchables - ۲۰۱۱- امتیاز: ۸/۵)

دست نیافتنی‌ها، یکی از بهترین فیلم‌هایی است که تا به امروز دیده‌ام. غالباً فیلم‌هایی که در مورد افراد دارای معلولیت ساخته می شوند، در تلاش هستند تا شک مخاطب را در بیاورند. در ذهن بیشتر ما، معلولیت مساوی است با ترجم و دلسوزی. نقطه قوت این فیلم همین است. خبری از ترجم و ناراحتی نیست.

نوشین تقیانی
نویسنده

خانه مادر یکی محلات خیلی قدیمی شهر است. بچه که بودم، این محله و این کوچه برایم حکم بهشت را داشت. کوچه بن بست بود و کمی پیچ در پیچ و این مسأله باعث می شد ماشین و موتور و آدم‌های غریبه وارد آن نمی شدند. انگار که با همه بچه‌های همسایه یک حیاط مشترک داشتیم که می توانستیم صبح تا شب بدون نگرانی در آن بازی کنیم. با گذر سال‌ها کم‌کم خانه‌های ویلایی و بزرگ محله جای خود را به آپارتمان‌های چند طبقه دادند و مدرسه‌ای که در انتهای کوچه بود نیز بازسازی شد. کوچه بن بست و دنج ما تبدیل شد به یک کوچه عربض و شلوغ که از دو طرف به خیابان راه داشت. سروصدای ماشین‌ها و موتورها به یک طرف، حالا یک مسأله دیگر هم داشتیم؛ مدرسه بازسازی شده تبدیل شد به یک دبستان دو شیفت پسرانه، که سکوت و آرامش را برای همیشه در محله ما از بین برد. حالا دیگر ۹ ماه از سال، روز ما با صدای ناظم مدرسه که سعی می کند بیشتر از ۱۰۰ پسر بچه ۷ تا ۱۳ سال را به صف کند، شروع می شود و با صدای داد و فریاد بچه‌ها و ناظمی که مدام در حال صدازدن اسامی بچه‌ها و تذکر دادن است، ادامه پیدا می کند. هر روز صبح، خیال عظیم پدر و مادرها این بمب‌های انرژی را تحویل می دهند و با خوشحالی به

روایت‌های نو

من هم دختر آرش کماندارم

ریحانه ونوئی
نویسنده

از مامان خدا حافظی می کنم، کوله پشتی نوام را روی شانه‌هایم می اندازم و از ماشین پیاده می شوم. وارد حیاط که می شوم، خانم مدیر از روی سکو مشغول حرف زدن با ما کلاس هفتمی هاست و ورودمان به دوره متوسطه را خوشامد می گوید. انگار کمی دیر رسیدم.

صف‌ها را می شمارم و در هفتمین صف می ایستم. من در کلاس ۷/۷ افتاده‌ام. امیدوارم با این هفت‌ها شناس بیآورم. روی نقطه‌ای از صف که نصیب شده می ایستم.

نفر جلویی ام مشغول نظر دادن و شکایت از مدیر است و به رفیقش که کنارش ایستاده و صف را رعایت نکرده می گوید: (تمومش کن دیگه! پامون درد گرفت.) رفیق دختر، با چشم‌هایش به من اشاره می کند. دختر، به سمت من برمی گردد و نیم ثانیه‌ای نگاه می کند.

بعد، جفت‌شان ساکت می شوند و فقط هراز چند گاهی درگوشی چیزی می گویند. چند ماه بعد، در طول سال تحصیلی از دختری که پیش درد گرفته بود شنیدم که: «تو چون چادر سومی کردی ما فکر می کردیم

پادومدیری و می ری پیشش گزارش ما رو می دی.»

در جوابش فقط خندیدم. نگفتم که آن روز، روز اول مدرسه، چقدر دلم شکست. نگفتم که چقدر نگاه او و رفیقش برایم آزاردهنده بود. نگفتم که هر بار که به کلاس وارد می شدم بقیه صحبت‌شان را قطع می کردند. چرا؟ به خاطر نوع پوشش من؟ به خاطر مسلمان بودن من؟

این تازه وضع منی است که در خاورمیانه و در کشوری زندگی می کنم که اکثر مردمانش مسلمان هستند. پس آنهایی که در اروپا و آمریکا مسلمان می شوند چه می کشند؟

نه... باید به خودم بیایم. مگر چه شده است حالا؟ چهار تا نگاه چپ چپ که تأثیری روی من نمی گذارد. تقصیر آن بچه‌ها هم نیست. دلم برایشان می سوزد. دلم برای هر کسی که به جای خدا به خلق خدا تکیه می کند می سوزد. دعا می کنم که هیچوقت جزوی از آنان نباشم. دلم برای وطنم می سوزد. برای اینکه مردمش جبهه‌کشی کرده‌اند و نه فقط مسلمان بودن، که ایرانی بودن را هم از یاد برده‌اند. دلم می سوزد که نمی توانیم یکدیگر را بپذیریم.

کاش بشود در بلندگویی که صدایش به همه کشور می رسد، فریاد بکشم که: آهای! مردم. ما فرزندان همان مردی هستیم که جانش را در تیر ریخت تا تورانیان خاکمان را نگیرند. اصلاً چرا راه دور برویم، ما فرزندان همان مردانی هستیم که هشت سال تمام در گرما و سرما جنگیدند تا بعضی‌ها پیشان را از گلیم‌شان درازتر نکنند. پس غیرت‌تان چه شد؟ همبستگی‌تان چه شد؟

ما همگی ایرانی هستیم. سنی و شیعه. مسلمان و مسیحی. فرقی نمی کند که از کدام نقطه، با کدام فرهنگ و با کدام لهجه.

اهمیتی ندارد که دو سه نفر در مدرسه با من محجبه زاویه بگیرند. اهمیتی ندارد که بقیه تصور کنند در دفتر مدیر و معلم پرورشی، برای خودم صندلی اختصاصی دارم. تنها چیزی که اهمیت دارد، این است که آنها هموطنان من هستند. جملاتی که گاه‌به‌گاز زبان می آورند، اثر تنشی است که در جامعه هست و می دانم که ته قلبشان هیچ چیز نیست. می دانم که آنها هم فقط نیاز دارند که شنیده شوند تا بتوانند رشد کنند. نیاز دارند یک نفر به سؤالات و شبهات‌شان پاسخ دهد. ای کاش همه‌مان آن یک نفر را داشته باشیم.



در جوابش فقط خندیدم. نگفتم که آن روز، روز اول مدرسه، چقدر دلم شکست. نگفتم که چقدر نگاه او و رفیقش برایم آزاردهنده بود. نگفتم که هر بار که به کلاس وارد می شدم بقیه صحبت‌شان را قطع می کردند. چرا؟ به خاطر نوع پوشش من؟

مثلاً

از همه‌ها امید باشی و نسبت به خدا امیدوارترین



همه چیز، همه جا، به یکباره (Everything, Everywhere, At Once - ۲۰۲۲- امتیاز: ۷/۸)

با دیدن فیلم برنده جایزه بهترین فیلم در مراسم اسکار ۲۰۲۳، شما وارد یک دنیای جادویی می شوید. اولین، زن چینی که سال‌ها پیش همراه همسرش ویموند به آمریکا مهاجرت کرده و یک خشکشویی را اداره می کند، با پدیده عجیبی مواجه می شود: دنیاها موازی. در این فیلم کمدی-درام بی نظیر، کارگردان به خوبی به مسائل مهمی مانند شکاف بین نسلی، افسردگی، بیش‌فعالی و هویت آسیایی-آمریکایی پرداخته و در دل سکانس‌های اکشن و کمدی، پیام‌هایش را به مخاطب منتقل می کند. در حالی که رابطه اولین و ویموند در جهان‌های موازی در حال تغییر است، این دختر آنها جوی است که ثابت می کند کلید اصلی است. جوی نشان دهنده شکاف نسلی روبه‌رشد است. جوی، سنگینی روابط شکست‌خورده مادر و پدر بزرگش و ناامیدی از رؤیای دست نیافتنی آمریکایی را به دوش می کشد. او برای مادرش به همان اندازه که امریکادر بدو ورود غریبه بود، عجیب و غریب است. بی هدفی او ناامیدی بزرگ اولین است زیرا اولین فداکاری‌های زیادی انجام داده است تا جوی گزینه‌های بیشتری نسبت به او در زندگی داشته باشد. این فشار و انتظارات اولین از دخترش، منجر به شکاف بزرگی بین آنها شده است. پیشنهاد می کنم حتماً این فیلم را ببینید و از دیدن یک مادر کونگ‌فوکار با پیرهن گل‌گلی لذت ببرید.

فیلم مرد ثروتمندی است که در اثر سقوط هنگام پرواز با چتر، از گردن به پایین فلج شده است و به دنبال یک پرستار برای او هستند. سمت دیگر داستان دریس است؛ مرد سیاه‌پوستی که بی‌کار است، سابقه زندان دارد، و علاقه‌ای هم به استخدام شدن ندارد. دریس فقط می خواهد نامه درخواست شغلش رد شود تا بتواند حقوق بی‌کاری بگیرد. ولی دریس یک فرق بزرگ با سایر کسانی که برای مصاحبه آمده‌اند، دارد؛ معلولیت فیزیکی برایش مهم نیست! و این شروع داستانی جذاب و تأثیرگذار است که قطعاً از دیدن آن لذت خواهید برد.

کدا (CODA - ۲۰۲۱- امتیاز: ۸/۵)

تا همین پنج-شش سال پیش، واژه کدا به گوشم نخورده بود. تا اینکه با کسی آشنا شدم که خودش کدا بود، یعنی فرزند شنوای خانواده ناشنوا. اوایل که با همسایه‌ها دوست شده بودم، سؤالات زیادی برایم پیش می آمد که تا آن روز به آنها فکر نکرده بودم. مثلاً اینکه افراد ناشنوا چگونه متوجه می شوند کسی زنگ در را می زند؟ صبح‌ها بدون آلارم و زنگ ساعت چطور بیدار می شوند؟ اگر مشکلی برایشان پیش بیاید، چطور سایر افراد خانواده را خبر می کنند؟ و از همه مهم‌تر، در جامعه‌ای که تقریباً هیچ امکاناتی برای افراد ناشنوا در نظر گرفته نشده، چطور کارهای اداری خود را انجام می دهند؟ و این مسأله یکی از بزرگترین چالش‌ها و دغدغه‌های فرزندان شنوای خانواده‌های ناشنوا است؛ فرزندان

سمت خانه‌ای می روند که حداقل ۴ ساعت در سکوت و آرامش خواهد بود. البته که برای پدر و مادرهای شاغل این موضوع خیلی مهم نیست. این ساعت از روز، خانه محل فرمانروایی مادرهای خانه‌دار است.

مادر من خانه‌دار است. از صبح که بیدار می شود تا آخر شب، در حال انجام دادن کارهای مختلف خانه است. در طول این سال‌ها، خیلی کم دیده‌ام در طول روز استراحت کند و ساعتی را به خودش اختصاص دهد. وقتی که سنم کمتر بود، چندان متوجه این موضوع نبودم. بزرگتر که شدم و پای دردل‌هایش نشستم، فهمیدم که چقدر از شاغل نبودن ناراحت است. نه اینکه به کار کردن در بیرون از خانه علاقه‌مند باشد، بلکه احساس بی‌فایده بودن می کند. گمانم خیلی از خانم‌های خانه‌دار با این مشکل روبه‌رو باشند. در روزگار و جامعه‌ای که مصرف‌گرایی به یکی از اصول زندگی تبدیل شده است، ناخودآگاه ارزش کارها با میزان پول دریاقتی در قبال آن سنجیده می شود. وقتی حرفی از قرارداد، ساعت‌کار مشخص و حقوق آخر ماه نباشد، ذهن انسان امروزی کاری را که انجام می دهد و در قبالش پولی دریافت نمی کند، بی‌اهمیت می شمارد. در حالی که همه ما می دانیم کارهای خانه چقدر وقت‌گیر و زیاد هستند، باز هم تصورمان این است که زنان خانه‌دار مدام در حال استراحت هستند.

در سال‌های اخیر، خیلی سعی کرده‌ام که مادرم را به انجام